

**دست نوشته‌های حجت الاسلام
راد مهر رحمته در زندان اوین**

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۳	خاطره ۱
۳	خاطره ۲
۴	خاطره ۳
۵	خاطره ۴
۵	خاطره ۵
۶	خاطره ۶
۷	خاطره ۷
۷	خاطره ۸
۸	خاطره ۹
۹	خاطره ۱۰
۱۰	خاطره ۱۱
۱۱	خاطره ۱۲
۱۲	خاطره ۱۳
۱۳	خاطره ۱۴
۱۳	خاطره ۱۵
۱۶	خاطره ۱۶
۱۸	خاطره ۱۷
۱۹	خاطره ۱۸
۲۵	خاطره ۱۹
۲۶	نامه‌ای به پدر

خاطره ۱

دیگر ایام بتها و جهالت نیست	دیگر ایام فرعون ستمگر نیست
دیگر آن دختران زنده بر گور جهالت	خود به لب لبخنده‌ها دارند
الا ای وادی خاموش ظلمانی	الا ای وادی خاموش تنهایی
بیال اینک که بر بسیطت	حجت یزدان نمایان شد
ندایی از بر بام بلند آسمان	عشق اینجا میکشم فریاد
که شاهد باش ای دیوار	گواهم باش ای شلاق

ندایم بشنو ای بی‌همتا

۳۰ محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ ق

۱۳۸۳/۱/۳

خاطره ۲

دوران سختی را می‌گذرانم از اینکه در بدترین شرایط دوران زندگی عمرم سپری می‌شود هیچ تلاشی برای جبران اتلاف عمر نخواهم توانست اگر چه تجربه‌های گرانبهایی در تحملات این مشقتها بدست آورده‌ام اما سنگینی این معضلات به حدی بوده است که بهایی را نمی‌توان برای آن در نظر داشت خود و خانواده و نزدیکانم که در این ارتباط اوضاع فلاکت باری را متحمل گردیده‌اند چگونگی جبران را در بعضی جهات هرگز نمی‌توان کرد قضیه پیش آمده سرنوشت زندگی پرتلاطم بنده را معلوم نخواهد کرد در کدام ساحل لنگر می‌اندازد و اگر چه دوستان و یاران همدردی را که سینه‌های پرغم آن‌ها مرحمی بر دل پاره پاره من می‌نمود اما هرگز طعنه دشمنان و ناهمدمان را از یاد نخواهم بود و تمسخر گرفتن یارانم را که چگونه باید تحمل کنم که بدون وقفه‌ای کماکان دلبسته بنده بوده‌اند و یارای و توان دوری آن‌ها را در اوضاعی قرار داده که

اشکهایم چون باران زمستانی در قله‌های بلند مناطق کوهستانی در حدقه چشمان سر به فلک کشیده کوهستان به یکدیگر استحکام بیشتری خواهد بخشید از کدام گوشه بدبختیها و ظلمات روا داشته سخن گویم آیا جوهر انسان بودن را هرگز یاد نداشته‌اند که اینگونه مرا به فجیع‌ترین وضع ممکن در آورده و در چشمان خود منفورترین آدمیان را محسوس، که دستهای ظالمانه شان بر حلقوم ملموس می‌شد خداوند! اگر صفات عدالتخواهی و عدالت گستری را همانطوری که در ذات پاکت موجود است در دل‌های بندگان بنا نمایی دیگر این تلاطم امواج روزگار انسانی را در خود غریق نخواهد نمود و گر نه شاهد ظلمات بر بندگان باشی ترازوی عدل را با کفه‌های جهان گستر که عظمت آن‌ها انسان جهان هستی را از رویت کردارت بی بهره ساخته و در ابدیت آنچه را که خواست باشد ابلاغ می‌نمایی.

پروردگارا صبر و شکیبایی عظیم بر ما ده که بتوانیم برای روز محشر انتظارات نیات خاص خداوندیت را بهره جوئیم! به امید توفیق در جهان ابدیت

خاطره ۳

گرچه آدمیان هر یک به نحوی و طریقی مقید به عقاید و آداب و اذهان و ادیبانی می‌باشند اما آنچه سرلوحه رسیدن به کمالات و افتخارات تلقی می‌گردد با انجام اعمال و ابعادی که مسائل اخلاقی و انسانی رعایت گردد محسوب می‌شود کردارهای انسانی و تفکرات و گفتارهایی که حقوق جوامع بشری مراعات گردد نشان آدمیت بودن می‌باشد. انسان را بدان معنا انسان می‌گویند که در احقاق حقوق فردی بشر هیچگونه تبعیضی قائل نگردد و عقاید فرد در جامعه را محترم شمارد و بی حرمتی به ایده‌ها و ایدئولوژی جوامع نقص حقوق فردی و اجتماعی است و مغایر با آنچه که مفهوم انسانیت تلقی می‌گردد می‌باشد به امید داشتن روزگاری که بندگان به مراحل تکامل یعنی انسانیت برسند.

خاطره ۴

این جسم من از خاک است هم خاک شود روزی این نام من از دفتر هم پاک شود روزی
 هر کس که مرا خواهد این نام مرا خواند شاید که کند یادم افسرده شود روزی
 در دنیایی که دهها سال از عمر خویش را گذراندم ثمره‌ای که حاصلش ارمغانی برای
 کسان باشد در بر نداشته و این زوال عمر را چگونه وانمود نمایم آیا غیر از این بوده
 است که اهمیتی به استوارهای فکری و اندیشه‌های جوامع داده نشده و ضروریات
 اجتماعی در تأمین مسائل مادی بوده و به صرف رسیدن به آنچه که رقابت اجتماعی
 محسوب می‌گردیده و افعال نا مناسب که رواج آن در اثر نبودن برنامه‌های صحیح
 اقتصادی بروز نموده بود در این گرداب معضلات غرق گشته و بی توجه به ابعاد متحمله
 اجتماعی و فرهنگی و اوضاع نابسامان و فلاکت بار خود و خانواده‌ام محکوم به کیفی
 گردیده‌ام که نه تنها اصلاحات در جامعه به وجود نخواهد آورد بلکه مبانی و اصول
 قوانین را که بر پایه عدالت اسلامی و اجتماعی بنا گردیده زیر سؤال خواهد برد و ان شاء
 الله با تجدید نظر از سوی مراجع ذیربط احساسات قلبی جوامع در نظر گرفته به سر منزل
 مقصود واقع گردیم.

به امید رهایی از بند زندان و نجات جامعه برای عدالت اجتماعی

۱۳۸۲/۸/۶

خاطره ۵

لحظه‌ای که بدور از چشمان بهترین کسان در مکانی که محرومیت‌های اجتماعی به
 بالاترین وجه پرچم حقارت را به اهتزاز در آورد و جسم و جانم آنچه را که بر خود
 ملموس می‌نمودند شقاوت و بی‌همدمی که سینه‌های پر از کینه که تنفسی مختل به بار
 آورده بود، اما چه گویم از آن لحظات سخن گفتنی نیست که نا همدمان با چشمان نا

آدمی خویش و با گفتار طنزآمیز که در نهاد آن‌ها نهفته است روح و روانم را می‌آزرنند و چون به خصلت ناشایست خود نایل می‌گردند لذتی در خود احساس می‌نمایند در گفتار و حتی در خوردن طعام صفات حیوانی هرگز از وجودشان دور نبوده و این افعال روح آزار ناکسان که بویی از ابعاد مادی و معنوی انسانیت نبرده‌اند مدام خود را در زندانی دیگر می‌بینم که روح و روان در هسته این سلول چون مرغی در قفس میل پرواز خواهند داشت تنها امیدم به آزادی فقط بخاطر خلاصی از زندان روح می‌باشد.

۱۳۸۲/۸/۸

خاطره ۶

صحبت از شعار نیست چگونه باید تحمل کرد که کودکان و مردان و زنان و پیران در گوشه و کنار خطه‌ای با بدترین شرایط فقر و تنگدستی و سینه‌های آکنده از جور و ستم از ابتدائی‌ترین امکانات رفاهی بشری در محرومیت بسر می‌برند آنگاه سردمداران حکومت خود را عالم به فقر زدائی و رشد فرهنگی تلقی نمایند چه بسا نظامهای حکومت شان تضییع کننده حقوق انسان‌هایی است که در بیابانها و شوره زارها و کوهستانهای بی آب و علف در بحران و مشقتی بسر می‌برند که برهنگی و گرسنگی مغلوبشان ننماید آیا می‌توان پرچمدار هلاکت برآنها نام گذاشت تبلیغات مبلغان که با مکش گلوبلهای مفید حقوقی جامعه سینه‌ها را سپر نموده و خود را مدعیان واقعی نجات جوامع بشری محسوب می‌نمایند هرگز به این موضع گیری خویش آگاه می‌باشند که شناخت افکار واقعی انسان‌ها را در تلاش برای متزلزل ساختن برجهای ظلمتی نمایند که ظالمان بیرق بدست بی شرمانه دمار از روزگارمان در آورده‌اند.

پائیز ۱۳۸۲

خاطره ۷

فلاکت و شقاوت و هلاکت در یک بعد رسیدن به ریاست و حکومت و آنچه که به سرمنزل مقصود می‌رساند در بعد متضاد قرار خواهند داشت از سویی فرزندانی و کودکان بی پناهی که از بدو تولد تا بقاء نسل قربانی طبقات مرفه و حاکمان سلطه گر می‌گردند و این سلسله نابهنجار اجتماعی گاه ثابت و گاه دگرگون سرنوشت انسان‌ها را طعمه سفاکان می‌نماید چه نامی باید بر این لغت نهاد در واقع دسیسه‌های استعمارگری آنچنان نظرات جوامع بشری را تسخیر نموده که گویا سلطه جویان که به سلطه گری خویش ابعاد وقت مادی را برای جوامع فراهم به طوریکه بعد معنویات را که اصول خلقت بشری محسوب می‌گردد نفی می‌نمایند و سرانجام جوامع را بسوی سرابی که فنا و نابودی را برای آن‌ها ارمغان می‌دارد حرکت می‌دهند نهایتاً آنچه را که از سیاست تفهیم می‌نمایم مغلوب شدن طبقه محروم اجتماعی و رسیدن سلطه جویان به اهداف منافع طلبی خودشان که استثمار و استعمار نهاد واقعی آن‌هاست.

این پاییز هم در زندان/ پاییز ۱۳۸۲

خاطره ۸

در دنیای که مکانیسم حیات موجودات گویای کشتن و زنده ماندن است چگونگی نجات از این اکولوژی طبیعت منحصر به مسائل غیر مادی بودن و اتصال جوامع انسانی به معنویات و حقانیت خدای یگانه سر مشقی نوین در سرنوشت نامعلوم وی پدیدار می‌نماید همانا توحید الهامی است که رابطین خدا و بندگان با نزول آیات آسمانی به صورت وحی نازل شده بندگان را مقید و مطیع به قواعدی نموده که هرگونه انحرافی از خط توحید همانا شرک و شراکت در نیات خداوندی خواهد بود چنانچه در بررسی‌های فکری و اندیشه‌ای متکاملترین بندگی ایزد یکتا را نقد نمائیم نتیجاً در فراسوی موضوعات

زوایای صعودی و نزولی که نجات و بندگی حق و شرک و مشرک بودن را به منزله شناخت و منطق نمی‌توان تلقی نمود این گوهر والا که خداوند در اندیشه‌های انسانی بنا نهاده ارزشمندترین و شاخص‌ترین اصلی است که به حیات ابدی دست پیدا می‌نماید.

۱۳۸۲/۸/۱۰ پاییز

خاطره ۹

بارش رحمت خداوندی و مستعداتی که بشر در راه رسیدن به اصیل‌ترین مبانی دینی عملاً آنچه را که نیاز حقوقی و اجتماعی در روزگاری که شرایط انحراف و انزوا بر جوامع گسترانیده شده خود گویای حکمت‌های است که با انفصال آدمی از جاهلیت اتصالی برقرار می‌نماید که قدرتی عظیم که روزنه‌های امیدوارانه را به پرتوهای نوری مبدل می‌سازد که نه تنها گنجینه انحطاط از اصیل‌ترین خطوط را تهی می‌نماید بلکه با خلاء پیش آمده جنب و جوشی که حاکی تزلزل در تزی بوجود خواهد آورد که نه تنها مرقی‌ترین اندیشه‌های مادی جوامع بشری آن‌ها را مردود می‌شمارند بلکه خود نتیجتاً به آن احساس خود شناسی که اصول فلسفی انسان آن را رسیدن به آنچه که از تکامل به آن مرحله واقعیات را ملموس می‌نماید خواهند رسید و این خود گنجی است که در قیاس بار بخش نخواهد بود گر چه پیشگامان و جهش دهندگان در این زمینه‌ها با تفکر و اندیشه و جان خویش مستعد بوده‌اند هر از گاهی در جامعه اسطوره‌های خواهد بود که این بار تاریخ اسلام در درخشش گلگونی این موهبت را خواهند درخشاند.

اگر زن را از دیدگاه معنوی بنگریم بیگمان پی به مظلومیت‌ها و کاستی‌هایی که خداوند در وجود او نسبت به مرد دیده می‌شود نهفته است چه به لحاظ عقلانی و قدرت جسمانی و اراده و تصمیم‌گیری و خلاصه ارزش نفسانی به مراتب پایین‌تر از مرد می‌باشد اما اگر بادی‌مادی متناسب با روزگار و جهان فعلی موضوع را نقد کنیم گاه ظالمت‌ترین موجود هستی و گاه فریبنده‌ترین موجودی است که مردان با تفکر و اندیشه

عالی طعمه هوا و هوس و یا در پی تلاش برای آسودگی زنان دین و دنیای خویش را زیر سوال خواهند برد مردانی که معنویات الهی را که الهام از آیات وحی شده بر بندگی با رسالت پیامبران انجام گرفته اگر لحظه‌ای غافل از آنچه خدایشان فرمان داده باشند در اقیانوس غرق خواهند شد که قطرات اشکهای فریبنده زنان آن‌ها را در کام خود می‌بلعند منبع تمام کینه توزی و حسادتها که در سرشت مخلوقات خداوندی بنا شده در ذات مادی زنان نهفته و هرگز در کمال هوا و هوس ظالمان از این موجود بود و بالعکس رسید به مرحله خوف خداوندی هرگز موجودی به مظلومیت زن نخواهد رسید در روزگاری که عمرمان سپری شده و یا می‌شود تجربه کرده و خواهیم کرد.

۱۳۸۲/۸/۱۱

خاطره ۱۰

خداوندی که طبیعت بر حسب نظم خاص آفرید چگونگی رعایت مخلوقات بهر چه منظور ننموده ایزدی که هستی بخش دنیایی است که نیرنگها و حیل‌های نا وصف پوشش نیکی‌ها و ستایشها گردیده شده چگونه ناظری خواهد بود که کودکانی با چشمان گریان خفته و یا مرده‌اند و خون خوارانی با لبهای خندان که در چهره‌های ظالمانه شان گویا لذت خاصی نمودار می‌شود و قدمهای پایمالی را بر قلل آرزوی‌های گرسنگان و تشنگانی که نشانی از حامیت را در این روزگار ندیده بر سر آن‌ها کوبیده خواهد شد. بارالها! چگونه نظمی را عزم نموده‌ای که از لخته‌های خون صخره‌های سنگین انباشته شده که جبال آن‌ها جمال عدلت را بی مصفا نموده است راستی خداوند!

اقیانوسی که از ظلمات بنا شده چگونه جایگاه امنی را برای نظارت لذات ظالمین آسوده و بر مظلومان آشفته کرده‌ای اینبار کشتی بانت نوحی دیگر است و بندگان غریق در اقیانوس، اگر قصد آزمون ایوبی بپا کرده‌ای هرگز رتبه‌ای نخواهی دید چون مردی

عادل بوده‌ای و نابرابرهایت در بندگان نمرات صفر را در برگه‌هایت تصحیح خواهی نمود به لطف و کرمت بخشاینده باش ای قادر متعال و ای عزیز شکست ناپذیر.

۱۳۸۲/۸/۱۱

خاطره ۱۱

گرایش به هم‌نوع آزادی در ابعاد مختلف بوجود خواهد آمد و گاه ذاتاً و نظرتاً ظلم و ستم در وجودشان نهفته است دنیای که بشر امروزی در شرایطی که با پیشرفت تکنولوژی کرات آسمانی را تسخیر نموده و هر گونه راهبرد در قبال عوامل طبیعی را در نظر داشته خردمندانه نمی‌باشد که انسان‌هایی با آن تکامل فکری و خدمات ارزنده به جوامع بشری افعالشان مورد سوء خود خواهان و ستمگرانی قرار گیرد که در نهایت بی عدالتی هیچگونه ترحمی نسبت به هم‌نوعان نداشته باشند و متعهد نبودن به عقاید اگر چه ظاهراً خود را به آن مقتدی می‌دانند از شرایط نخست این جنجالهاست گرچه عقاید گوناگونی در جوامع و احساساتی که برای حفظ ارزشها ابراز گردیده و نظریاتی که خصوصاً جامعه شناسان قرن گذشته و حال در ایجاد عدالت اجتماعی عنوان نموده‌اند و مدت کوتاهی با نقایضی مواجه گردیده‌اند که نه تنها مراحل تکاملی خویش را طی نکرده نفیس نظراتشان دو چند دهه ارائه گردیده است به لحاظ نبودن بعد معنوی که خود باز دارنده احقاق حقوق در انجام خواسته‌های اجتماعی بر مبنای زمانی می‌باشد و از این جهت گرایش به مکتب اسلام براساس مبانی اصیل که در کلام خدا مقرر شده و قوانین وضعی بر انطباق با آن پیروی می‌گردد تنها راه بازگشت و پناه برای ظالمان اعم از روایت بر تاریخ و قضاوت بشریت درگاه ایزدی امن‌ترین پناهگاهی است منحط را منجی خواهد بود.

۱۳۸۲/۸/۱۲

خاطره ۱۲

اشک ریزان مظلومان آوای لغزان مادران و بغض و کینه همسر و فرزندان شان محرومیت از محبت ها، مهمانی شقاوتها خانه‌های پناه ناله‌های عاری از گناه سلب نشان احساسات پدرانه کاری است گستاخانه که ستمگران کانون گرم خانواده را به برهوتی که در آن روح زندگانی را از بی عاطفی می‌آزارد و اینچنین روا داشته‌اند کاخ نشینانی که با حنجره‌های ظالمانه شان دریایی از اشک و خون و یا لذت قایق و کشتی‌های هوس خویش را به منزلی که مقصودشان نفی عدالت و بر ساحلی که تن آدمیان روده‌های خونین را جاری نموده گاه لنگر انداخته و در بازیهای خویش مهره‌هایی از خود را در این رقابت قربانی و قانونی را وضع نموده که تا ابدیت این سلسله جباریت هر از گاه چهره‌ای مبدل در فنای بشریت بکار خواهند برد و گلستان طبیعت را بر مظلومان این چنین مهر ذلت و خواری نموده‌اند و عظمت خداوندی را زیر سؤال برده‌اند.

گیرم که در باورتان به خاک نشسته‌ام

و ساقه‌های جوانیم از ضرب تیرهایتان

خون آلود است با ریشه چه می‌کنید

گیرم که در قفس پرنده‌ای کرده‌اید با جوجه‌های

نشسته در آشیان چه می‌کنید

گیرم که برید گیرم می‌زنید

گیرم که می‌کشید

با رویش ناتمام جوانه‌ها چه می‌کنید

خاطره ۱۳

دورانهایی در اندیشه و فکر رفته‌ام که هدفم خلاصی از فشارهای معنوی بوده و مسائل فردی و خصوصی را که برای رسیدن به اهدافم بود لمس می‌نمودم و با این اشتیاق کانون گرم خانواده را برای خود محروم و چون زندگی را در آنچه می‌دانستم می‌خواستم با تمام وجود لمس نمایم به یقین می‌دانستم آنچه را که در این راه مشغولم در این خطه خود آزاری است و به طور حتم بر شناخت اعماق درون خویش را داشتم و این اشتیاق روحی برای یافتن چیزی بجز حقیقت نبود و آزادی که از آن بابت می‌بینم علائقی خاصی است که در خواستهای معنویم وجود خواهد داشت آنهایی که مدعی رسیدن به واقعیت و اسرارند تخیلی واضح از حقیقت نخواهند داشت در این زمانه حقیقت غائب در ارتباط با آن غیر ممکن هم نشده است بلکه پرده‌ای ضخیم بر چهره افکنده‌اند که واقع بینان را در کنار خویش مبهوت نموده دیوانی که مقرر می‌باشد در آن محاکمه شوم همه چیزش سری حتی اتهامات و رأی صادره حتی زمان اجرای حکم که با فشار طناب بر حلقوم از ماهیت تقصیری بی اطلاع حال که بی گناهان محکوم و یا اعدام می‌شوند چگونه تن به طلب آموزش باید داد اگر چه همه ما در عین آزاد بودن زندانی هستیم با این تفاوت که میله‌های آهنین و غل و زنجیر ملموس نخواهد بود در عین حال مردمانی بروی پلکان روزگار که نیاز به ارشادات به موعودات خداوندی دارند ایستاده‌اند ولی چون پروانه‌ای سرگردان کشتی بی سکان در اعماق اندیشه‌های روزگار سیر می‌کنند و عواملی باز دارند چون زنجیری نادیدنی بر گردن آنهاست که حرکت در جهت رهایی حلقه را تنگتر می‌کنند اما در دل‌هایی که نور خورشید پرتوهای می‌افکند ولی در بعضی‌ها سایه‌ای از نور پدیدار نمی‌باشد سرنوشت زندگی را چنان کرده که احتمال رسیدن به سرزمین کنعانی نمی‌باشد در حالی که آرزوهایم رو به پایان است اما نیاز ارشادی به موعودات خداوندی را لازم می‌دانم و آخرین آرزو.

خاطره ۱۴

صداهای بینوایی را که از حلقوم فشرده‌ام در آوردم اما هیچگاه شنونده‌ای برای گفتارهایم ندیده و هرگز نخواهم دید دیگر حنجره‌ام توان ندایی را که از بینوایی بر می‌آورم ندارد چاره‌ای به جز آه محبوس در سینه که سراسر وجودم را فرا گرفته و چشمانم که همه چیز را تاریک و با حالتی مبهوت می‌بینم و در حدقه‌ها فرو رفته و صفحه روزگارم سیاه گشته آیا این قصه پر درد قصه درماندگی نیست آیا سلولهای عزم آنچه را که مفهوم حقیقت است چها کرده صحبت مسری بودن عقاید اگر چون مسلولان و طاعونیان بود کلامم هرگز فنا پذیر نخواهد شد اما لحظه‌های سکوت، سکوتی که منوط بر نفس کشیدن و نفسی که با چشمان خویش گوشه‌های شنوایی را دیدن آخرین و مهلک‌ترین حربه‌ای است که پیام نظم خواهی را با هر نفس از احدیت زمزمه می‌نمایم و چون رشته کار در حد اعلای خویش بافته می‌شود این سکوت آخرین فریاد و پایان آرزوهای من است و در گورستان ظلمات پرتوی مهتابی را که با درخشش پلکهای جاهلیت را می‌گشاید والاترین افتخار من است.

و این سکوت آخرین فریاد من و این کلام آخرین گفتار من

عدنان ۱۳۸۲/۸/۱۳

خاطره ۱۵

طوطی صفتان طاقت اسرار ندارند

زمانه بزرگترین استادی است که به مرور می‌آموزد مردمانی که به ظاهر دوستدارند اما در ذهن طناب دار برایت می‌بافند گر چه عمر مدیدی را گذرانده‌ام اما زندگی‌ام به سوی خزان و برگریزان می‌رود آیا تمامی اقیانوس و دریاها توان شستن دستهای آلوده به خون

این قماش مردمان را که سبزگان را سرخگون نموده‌اند دارد که ظلمت را فراز نموده و بندگان را اسیر سیاهترین دود نابودی اندیشه‌های فکری قرار داده‌اند؟

کسانی که آگاه به آشفتگی روزگارند که تاریکی شب خورشید گردون را فنا نموده و مدتها می‌گذرد که تا ظلمت در گوری مدفون گردد و اندیشه سوق در جامعه نو حاصلش آسودگی روحی و معنوی و نفی مصیبت‌هایی است که از به یاد آوردن سرزمین نگون بخت رنج برده می‌شود و ریاکاران را باید با قلبی ریاکارانه دوستی نمود خصوصاً در سرزمینی که عدالت عیان است و زمان از درون تاریکی به تو نظاره می‌کند و به هنگام بوسه ات سرفه می‌کند و با دوستی‌های دروغین با فریب و نیرنگ راه را برای نابودی زندگی که تنها یک انسان بلکه نیازمندیهای انسان‌ها را بر می‌گذارند و بی ارزش بودن به عقاید و وارونگی معیارها برای چنین افرادی بی روح که از خود اراده‌ای ندارند و هر چه زورمندان به آن‌ها حکم نمایند کورکورانه چون مرده‌های متحرکی باشند و گوینده تمام شنیده‌ها و از داشتن راز عاجزند چگونه صفتی برایشان باید نهاد که سنبل و الهامی برای دیگران و گریز از این خصلت نا آدمی که با کار خویش طغیانی بر آنچه که در زنجیره هستی رهنمود شده می‌باشد.

در روی درختان در شاخ و برگ گلها و در زیر پای بلبلان و مکان صدای آن پرندگان که انسان را به نشاط می‌آورد چه بسا در تفریحات و گذر گاهها شاید به این گلزارها و نغمه‌ها گوشان شنوایی داشته‌ایم اما هرگز به این موضوع که زیبایی طبیعت در این ابعاد نیست توجه نموده ایم! اگر توجه کرده‌ایم جایگاه خصوصی در عرصه روزگاری که با تلاطمش و عطوفت طبیعت را بدین معنا از ما سلب می‌نماید نگریسته‌ایم اگر چه پرندگان و موجودات دیگری بر گل خواهند نشست چگونه بهترین صفت را برای گل وجود بلبل شناخته‌ایم آیا تفکرات و اندیشه‌های انسانی و شکوفایی استعداد بشریت را می‌توان مقایسه با آن موجودات نمود نه هرگز این چنین نمی‌باشد که مکان عظیم ابنای امروزی باغچه‌های شکفته علمی و معنوی با نغمه‌های انسان‌هایی که با اندیشه‌های آزاد

خواهی خویش غبار ظلمت را از برگها و غنچه‌های فرزندان و مادران مظلوم زدوده است چگونه مهدی برای این باغ و جنگل روزگار محسوب نمی‌شود آیا این نظری واقع بینانه می‌خواهد که جسم و روح و معنویات بلبان اسیر مکانهایی چون برهوتی که نه شاخی و نه برگی و نه شکوفه‌ای در قفسی قرا گیرد که جفدان خصمانه در چشمان وی بنگرند و تنها قصدشان سوهان بر روح آزاد خواهی و آزاد طلبی آن‌ها باشد آیا در این باغبان و در آن باغبان اگر اختلافی باشد همانا ترازش خالق و مخلوق بودن است که در آنجا گلها از بهر مادیات و بلبان با نارضایتی و گاه طعمه نارضایتیهای باغبان قرار گیرد اما معنویات طبیعت بدین گونه است که شکفته‌های جامعه و دنیای بی مرز است و هر کجا که بلبل معنویات آوای خوش را سر دهد گویی لذتی خاص ضمیر آدمی را به وجد در می‌آورد و گسل‌ها و چالش دنیای را چون آینه‌ای هموار و صاف می‌گرداند که فضائل و رحمت خداوندی را با تمام احساسات عقلانی در آدمیزاد می‌گرداند و چهره نا متلاطم جغدهای روزگار را نابود و منزوی می‌سازد.

در دنیای امروزی فاصله بین اصل و فرع، حق و باطل، پلیدی و نظیفی زیاد شده است پیدا کردن معنای واقعی زندگی انسان بسیار سخت و دشوار است افسار گسیختگی بیقراری سکوت در مقابل بی عدالتی بی میلی در زندگی و نهایتاً مهیلیسم شدن دستاورد بشر امروز است و جواب این سؤاها و هزاران سوالی دیگر که آیا خصلت گرگ بودن جای گوسفند بودن را از بشریت نگرفته است؟

جایگاه مادیات کوی نفس پاک بشریت در کجاست؟ در قله آن یا در پایین‌ترین درجه؟ آیا زندگی معنا دارد و بشر باید آن را پیدا کند و یا به دلخواه خود به آن معنا دهد کدامین راه سعادت و کدامین راه شقاوت؟ چرا گرگان امروز در پوستین گوسفند به خیال فریب رمه دار مشغولند غافل از آنکه صاحب رمه گوسفندان خود را خوب می‌شناسد آری تمامی این سؤالات و هزاران سؤال دیگر زائیده ذهن بشر امروز است.

بیش از ۱۴۰۰ سال پیش نفسهایی به کمال رسیده و بی آرایش چگونگی پیدا کردن جواب سؤالات بالا را به بشریت آموخته‌اند و چگونه زیستن و چگونه مردن را دیکته کردند و در مواقع بحران راهکارهای مناسب را برای فرار بشر از طوفانها و گرداب مشکلات زندگی پیشنهاد کردند اما از آنجایی که خصوصیت نفس انسان انعطاف پذیر است به راحتی تغییر مسیر داد و منحرف شد و کار بدانجا رسید که نفس روح القدس تصمیم می‌گیرد که خود را نابود کند چرا که جواب خیلی از سؤالاتش باقیمانده و نتوانسته نهاد خود را قانع کند آسیب شناسان اجتماعی امروزه بیشترین علت خودکشی و تصمیم به خودکشی را یأس و دلمردگی از دنیا و مجهول ماندن معادلات زندگی می‌دانند اگر بیشتر به نفس خود تعمق کنیم خواهیم فهمید که چه هستیم و چه می‌خواهیم و با چه چیز خرسند و یا چه چیز پریشان می‌شویم جمله‌ای از نفوس از اینکه رهبرشان دنیا را سه طلاقه می‌کند و ارزش دنیا را برابر با لنگه کفش کهنه می‌داند به خود می‌بالند و عده کثیری از اینکه دولتمردانشان پایان راه را در ماده و مادیات می‌دانند سرگرم و راضی هستند حال تفاوت کجاست آیا جوهر وجودی این نفس با آن یکی فرق دارد باید ریشه این تفاوت را در کجا پیدا کرد؟ گاهی اوقات بشر را خیلی راحت تعریف می‌کنیم و از کنار آن خیلی راحت می‌گذریم در صورتی که خالق آن در مورد این مخلوق به خود احسن می‌گوید آیا درباره چنین مخلوقی نباید تعمق کرد بنده خودم از زمانی که به یک سری مسائل حقیقی پی برده‌ام حس امید در نفسم شکوفا شد و خواهد شد.

خاطره ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش و شکرگذاری شایستگی خداوندی است با تفکرات معقولانه‌ای که در وجود انسان بنا نهاد و رحمت و حکمت و ظلمات عادل و ظالم و مظلوم مؤمن و مشرک و منافق را در جایگاه خاصش قرار داده و با اعطاء بعد معنویات عدالت خواهی و نگرش

والا بودن در انجام طریقت‌ها را در وجودمان بنا نهاده تا آنجایی که پس از مراحل رسیدن به جوانب معنوی افعال دنیوی بشر تا سر حد کمالات که همانا زمینه تمایلات از خود گذشتگی را ملموس نموده و از جان و مال خویش گذشته و تنها سعادت را در رسیدن در دنیای معنویات می‌داند و ایثار نفس را از اهم ستایشها و شکرگذاریها تلقی می‌نماید خداوندی که از جهل و جاهلیت انسان‌هایی را خلق می‌نماید که الگوی خداشناسی و رسیدن به کمال معنوی که همانا مبارزه در راه خدا تا جایی که مشتاقانه نفس خویش را با لذت شهادت ارضاء می‌نماید.

زیبنده است خداوندی که با حکمتش رذائل را از فضائل و سعادت را از شقاوت که حقانیت را در پیش راه گذارده با چشمانی بصیر و ضمیری مطمئن ملموس گردد. چه بسا اگر با چشمانی خردمندانه خصائل و صفات را در خلقت انسان بنگریم گرایش به ترقی و تعالی لازمه شناخت معرفت به آنچه که عامل رشد تکامل بشری می‌باشد در رتبه نخست قرار خواهد داشت به طوری که با علم و دانش و تدبیر در حالیکه اخلاق و مذهب چهار چوبهای ارزش اعتقادی را در پیش رو داریم اما آنچه تطابق عمل را میسر و مقدور می‌سازد تفکرات خردمندانه می‌باشد ملزومات حیات برتر انسانیت در تحکیم و تعمیق مبانی شناخت‌ها از اخلاق و عقاید مذهبی می‌باشد و رسیدن به کمالاتی که خداوند بی همتا در وجود و سرشت بشر خلق نموده خداشناسی به منزل مقصود می‌رساند و ابتدا نگرشی در خود احساس می‌کند، انسان رهنمودی است که تمایلات به خالق که اشرفیت بر مخلوقات را برای بشر در رسیدن به معنویات گنجانده است سعادت اخروی گنجینه لایزال الهی است که رسیدن به آن در عقل و تدبیر بنا شده و اگر انسان از حکمت و رحمت بی نصیب نگردد قطعاً با نزدیکی شریعت به دین الهی رسیده و خواهد رسید.

شنبه ۱۳۸۲/۸/۳ ۲۹ شعبان ۱۴۲۴ هـ ق

خاطره ۱۷

از آغاز خلقت جهان و مخلوقات موجودی که با وجود نا ملایمات روزگار و عوامل طبیعی توانسته است بقاء خویش را نه تنها حفظ نموده بلکه چاره اندیشی و کنترل و رشد سریع جمعیت را نموده است تاریخ نسلهای پیشین چه قبل از میلاد مسیح و یا چه در عصر پیشرفت تکنولوژی گواه ناهنجاریهای اجتماعی را به مراتب به ما منعکس نموده است حال اگر بخواهیم عوامل یقین و میزان رشد انسان را در ابعاد فرهنگی و مادی و نظامی بررسی نماییم ابتدا لازم می‌دانم که جوامع بر حسب سیاستهای حکومتی خویش در راه رشد پیش خواهند رفت و از اینکه در بحث حکومتها نمی‌توان با نگرشی یکسان جوانب را در نظر گرفت ابتدا نظامهای حکومتی، اقتصادی و ابعاد فرهنگی مورد بحث واقع گردد یقین کننده‌ترین رکن رشد اقتصادی را می‌توان در سیاست دولتهای جهان به شمار آورد اما از بعد اقتصادی شرایط محیط و جامعه و مستعدات رشد عوامل یقین کننده محسوب می‌شوند و از دید فرهنگی که در طی مراحل رشد فرهنگی شناخت عوامل خانواده دوستان و معاشرت‌ها در مدارس و مسائل ارتباط جمعی که مشق سیاستهای نظام حکومتی می‌باشد باید در نظر داشت اما آنچه جوامع بشری را در وضعیتی بغرنج قرار خواهد داد فقر می‌باشد توضیحات اجتماعی اجمالی و ادلات و گسترش فقر در جامعه را نداشتن منابع درآمدی مناسب فقدان مهارت در فعلی که مشغولیت دارد و نداشتن سلامتی کامل که خانواده هم دست اندر کار این فعل می‌باشد اما اگر مشکلات را پله پله با توجه به شرایط سنی و موقعیت جغرافیایی محل زندگی و نقشهایی که مذاهب در اجتماع داشته‌اند را مورد بررسی قرار دهیم نتیجه گیری خواهیم نمود که مقاله تحت چه عنوانی موجودیت بشر امروزی را زیر سؤال خواهد برد امیدوارم که مقاله حاضر گویای تضييع حقوق انسان را که خصوصاً مدافعان حقوق بشر در شعار متعهد بودن اما عملاً محرومیت و فقر را در جامعه گسترانیده‌اند اطلاعاتی موثر حضورتان قرار گیرد.

خاطره ۱۸

در طی هزاران سال رویارویی بسیاری از بزرگان و اندیشمندان تاریخ بر این منوال بوده که انسان‌ها بتوانند بطور یکسان و برابر زندگی کنند بطوریکه طبقات اجتماعی آن‌ها را از هم دیگر جدا نمایند از غرور، تکبر و عذاب ناشی از فقر در امان باشند اما متأسفانه در نظامهایی که اساس ایدئولوژی خود را تساوی قرار داده‌اند منمر ثمر واقع نشده است اگر چه در برخی از جوامع کنونی شدت فقر کمتر بوده اما فواصل میان ثروتمندان به قدری می‌باشد که احساسات تحرک‌های اجتماعی و سیاسی و هم برابری را ارمغان می‌آورد در واقع می‌توان گفت عدم مساوات میان انسان‌ها پدیده‌ای نا ممکن بوده و طبعاً به لحاظ جسم ضعیف و یا قوی و با هوش و کم هوش با یکدیگر اختلافات بوجود آمدند اما بحث بدین صورت بیان طبقات اجتماعی را نقد می‌کند که تحت تأثیر عوامل مختلفی تعیین و شناخته می‌شود و در جامعه‌های معاصر مهمترین عوامل تعیین کننده طبقه اجتماعی در ابعاد ثروت یا درآمد سطح تحصیلات شغل و موقعیت فنی حرفه‌ای، خانواده و گروه خویشاوندی، قدرت و نفوذ سیاسی که تحت تأثیر عوامل فوق در طبقه‌های متفاوتی صورت می‌گیرد مثلاً روابط اجتماعی و محل اقامت در شرایط حاصل طبقات اجتماعی قرار گرفته می‌شوند نتیجتاً گذشته از موارد فوق گرایشها و اعتقادات در جایگاه اجتماعی از اهم موضوعات می‌باشد اگر چه در طول تاریخ و نابرابری صور مختلفی داشته اما خفیف‌ترین شکل نابرابری‌ها در جوامع بی طبقه که همانا انسان اولیه بوده می‌توان تلقی کرد، اما همواره میان پیشرفت و فقر رابطه‌ای نا امید کننده‌ای وجود داشته چرخه روزگار گاه افراد طبقاتی را دگرگون به طوریکه بزرگان و برگزیدگان را با انحطاط و منزوی ساختن به طبقات پایین و افراد طبقات پایین را با رشد فکری و اندیشه‌ای که جامعه تحت تأثیر آن قرار گرفته به والایی طبقاتی می‌رساند در بحث مربوط به طبقات اجتماعی امیدوارم آنچه را به مقصود واقعی و نظام طبقاتی که جامعه و افراد از آن رنج خواهند برد رسیده باشیم.

در جامعه‌ای که دوران عمر براساس مسائل مادی به خود جلوه‌ای خاص خواهد و فرزندان مستعدی که در چرخهای روزگار نقش مهمی را ایفا می‌نمایند چه بسا در اثر فقر مالی به آن شکوفایی که در جامعه بر اساس زمان نیازمند است نخواهد رسید سیستم و نوع دولتمردان در ساختار نظام حکومتی در مقاطع مقتضی تاریخ اگر چه نتوانسته گوشه‌ای از مشکلات اجتماعی را حل نماید بلکه در عصری که جهان به کامل علمی دست یافته جوامعی از شدت فقر در رنج بوده و اوضاع بغرنجی را برای بشر که تناسب زیستی را نمی‌توان قیاس نمود پی به مشقتهای طاقت فرسایی که نه تنها مردان بلکه طبقات سنی در اجتماع از کودکان تا پیران در خلأ خطر گرسنگی و محرومیت از ابتدایی‌ترین امکانات رفاهی را مشمول می‌باشند اکنون که نظر به عناوینی در ارتباط با فقر و نقش طبقات اجتماعی و ارزشهای اخلاقی جوامع در بیان معضلات متحمله شان خواهیم داشت ابتدا چگونگی اصول و بیان مطالب را در جامعه‌ای که خود سپری می‌نمائیم و کماکان در بسیاری از مشکلات گریبانگیری باشیم مورد نقد و بررسی قرار دهیم تا بدین منوال آنچه را که برای این مرز و بوم در طی سالیان متمادی روا داشته‌اند و مفهوم واقعی نجات از این معضلات را که نتیجه کلی بحث را پایان پذیرد به لحاظ آنچه را که ملموس و مشهود است با نگرشی آگاهانه و بدور از هر گونه احساسات بیان نمائیم.

در این جامعه که در ساحل این اقیانوس مردمانی نشسته و شاد و خندان نظاره گر ممنوعان خویش که در گرداب اقیانوس غرق و جان می‌بازند به چه صورت می‌توان داوری این موضوع را نمود مگر با مهر و عشق ورزیدن به درون و دریای تلاطم و تیره و آنچه را که احساس قلبی غریقان است از زبان حلقوم فشرده آنها و از گویش لکنت وار آنها و از وارستگی وجودی آنها این چنین باید بیان کرد که تولدم چطور و نوجوانی، جوانی و کهنولتم را چگونه و پدر بودن و پدر داشتن و مادر بودن و مادر داشتن چه و چه بوده است نه کامی و نه لذتی به جز احساس عدم نابودی برای من غریق چه می‌توان

شایسته دید اگر با صدای اولین ناله‌ام گروه کوچک اجتماع که خانواده‌ام می‌باشد مشکلی نوین به خود خواهد گرفت اما تمرکز اذهان در چه بعدی قرار باید گیرد مگر نه اینکه به صدای ناله‌ام آهی از درون قلب مادر از احساس پدران‌های که به صراحت ساعتهای آینده عمرم را ورق می‌زند و در هر سطرش نخست کلمه فقر را در ذهن می‌پروراند و در نخستین روز تولدم تظاهر به جنبش می‌نماید که مفهوم اجابت سخن و والایی مرتبت به زندگی هرگز در تصورش نخواهد بود و با تداعی دوران عمر خویش نهایت فشردگی حلقوم خویش را در تولدم می‌بیند این دیگر چه مصیبتی است که نزدیکترین کسانم تولدم را ندید ستمهای پیشینه بنا نموده و این چهره تاریک ظلمت را هرگز از یاد نخواهند برد این دیگر چه بازی است که روزگار سراپای وجودم را تقبل نخواهد نمود آیا روزهای نخست تولدم دردآور نوین موقعیتها را از بهر چه جریان‌اتی ارمغان خانواده‌ام نموده است در گوشه‌ای و در کنجی از خانه متروکه و در فضایی که گفتارهای صادقانه اطرافیان نگاه ذوق زدگی و عاری از هر گونه امکانات که نشیمن و پخت و پز و خواب را برای کودکان در نظر دارند و دود آتش فضای مکان را برایم تاریک و آینده‌ای که گویا ستم پیچیدگی خاصی بر من نموده و می‌خواهد سرنوشت رقم خورده‌ام را این چنین بیان نماید که استقامت و محرومیت با چند تکه چوبی که در معنای گهواره احاطه‌ام نموده و با صدای گریه‌ام صدای لغزش چوبها را مادرم به حرکت در می‌آورد و این سامان زندگی را که پدر با دستهای پر از پینه خویش برایم فراهم نموده گنجینه تلاشهای کدام کسان باید بدانم روزها ماه‌ها سپری می‌شود چه بسا اندوهی احاطه‌ام می‌نماید که لبخند و تبسم مادرانه و نگاه پدرانه از درماندگی خود بر آنچه که لازم می‌دانند سخن می‌گویند که ای فرزندم روزگار بشری در این خلاصه نمی‌شود این تفاوتها و این تضادها دستاوردی دیگر است که لبان تیغ تیز تبعیض در اجتماعات ما را در خود بلعیده و گاه خراشی بر دیدگان تاریک پرتوهای نوری را بوجود خواهد آورد که همه چیز را خواهیم دید و خواهیم شنید که این روزگاریان بر ما چنین روا داشته‌اند خصوصاً در طول پس از

انقلاب در ایران شوقی در دلها و لذتی ماوراء قلبها بی سر و سامانی همچنان ادامه خواهد داشت تا اینکه با گذشت زمان و خلاصی از بلایا با چشمان به ظاهر بینا در این سو و آن سو سر پناه خزیدن را می آموزم نه این غریزه انسانی است که چون انسانان دگر تحرکی را به من می آموزد و گر نه کدامین آموزگار جویای حال من می شد گویا طبیعت در قهقهه ام و در صدایم تبعیض قائل شده است این دگر چه مرحمتی است که شکوه و خنده و خزیدنهای غریزی را تضاد باید در میان باشد در روزگاری که دگرگونیهای اجتماعی تأثیرات مهمی در طبقات اجتماعی داشته و گاه با انزوای خود در جامعه نسلهای متمدنی وضعیت مادی هرگز رشد نخواهد داشت آیا می توان نقش فردی را محکوم این قضیه نمود که با اجرای افعال دیکتاتوری موجودیت افکار اجتماعی را نفی و مسائلی سؤال برانگیز می نماید که حکایت ستم ستیزی در طی قرون متمدنی در ممالکی صورت نمی پذیرد و این سکوت و تن در دادن به امیال و لذات ظالمانه محرومیت های آتی را برای نسل بشری به ارمغان می آورد چگونگی شرایط تحمل سختیها برای خانواده در بدو تولد گویای چه مطالبی خواهد بود و نسیمی که سرخیزان با تفکران معقولانه خویش با تزریق فکری جوامع ساختار حکومتی را در ملل خویش بنا نموده اند که معضلات اجتماعی به حداقل خود رسیده در حالیکه امکانات شکوفایی استعدادها نقش کودکان را در سرگرمی های روز مره ام در اسباب بازیهای سنتی با آهنگی جانکاه که غرش ستم در لختی بدنم و نحوه پوشاکم و برهنگی در پاهایم نوازندگی می نماید و درخشش ظلم ستیزان را هستی می بخشد بطوری که اگر نامناسبی فعل خویش را مشاهده کنیم رشته بها ندادن به ارزشهای انسانی را نسلهای پیشین و حاکمان ستم پیشه می دانم که میراث نوع دوستی به ترتیب خاصی در هر یک حذف شده و طلوع تابندگی آزادیخواهی و عدالت پیشکی هیچ مبنایی نداشته و بر اساس موقعیت و زمان در چهره های گوناگون عرصه را در میادین بر بشریت با احساسات نوع دوستانه اش، شعاع حدالامکان نگهدارنده بوده تا اینکه چه محرومیتی از این سنگین تر خواهد بود که همطراز انسانهای

نخستین در تضاد طبقاتی بسر می‌برم که همسالانم در طبقات مرفه جامعه امروزی با مدرنترین وسایل سرگرمی و مناسبترین وجه ممکن روزگار رو به رشدی خواهند داشت و در تقابل بهترین دوران کودکیم را با دنیای سختیها و مشقات مبارزه خواهم نمود گویی طبیعت در شرایط سخت سرنوشتم را ورق خواهد زد و بر گونه‌هایم اشک حسرت و در چشمانم نشان درماندگی و در پاهایم چون زانوان اشتر بیابانی و در قلبم نکته سنجی‌ها و تطابق‌ها و تفاوت لحظه به لحظه تداعی می‌گردد و چه سود که زبان سخنرانی و سخن گویی در وجودم مسکوت مانده تا اینکه ارتباط خاص و زمینه‌های ممکن به اعمال احقاقا حقوق فراهم و نتیجه مطلوبی در زمان مناسب که ایجاد رشد فرهنگی از شرایط حتم می‌باشد بدست آورم چه بسا زمینه‌های رشد در فرهنگ همانا داشتن آگاهیها و دانشهای لازمه و فنون خاص که منفک از مسایل آموزشی نمی‌باشد به هر ترتیب دوران شرکت و شروع درس در کلاسها فرا می‌رسد و هر چه پیش می‌روم تضادها را سریعتر چه بسا محل آموختن و آموزندگان برابری را نقص می‌نمایند و در کلاسهای متروکه با آموزگارانی که با نداشتن ثبات روحی به لحاظ عدم امکان و دسترسی به آنچه که نیازمند است و مدام با وضعیت نابسامان مواجه باشد چگونه آنچه را که می‌خواهم و بعد آموختن قرار دارد به من می‌آموزد و چگونه با شرایط بد جوی بنا به موقعیت جغرافیایی و فشارهای روحی از بابت نامناسبات زندگی در وضعیتی قرار گیرم که با رشد فرهنگی زمینه‌های لازم به زندگی ایده آل اجتماعی را فراهم نمایم و یا جامعه‌ای را که در آن قرار دارم که عدم حقوق اجتماعی و رسیدن به زندگی مطلوب ببینم که این خود نتیجه حضور توده‌های مختلف می‌باشد لازم به توضیح می‌باشد که جریانات انقلابی در اکثر نقاط و در بین ملل بوقوع پیوسته و همگی این آرمانها رسیدن به عدالت اجتماعی را ملاک خویش و عقاید و نظریات می‌دانسته‌اند اما نتیجتاً در مقیاس کم و بیش چه در ایدولوژی خداگرایانه و چه در ممالکی که بدور از ادیان الهی زندگی نموده‌اند معنای واقعی عدالت اجتماعی در هر عصری چهره‌ای نو بر خود داشته و چه بسا مدعیان ادیان و یا عقاید در زمانهای

متفاوت با شرایط ممکن که حاکمان مدعی ملاک و ساختار حکومت را بر اساسی که بتوانند تداوی در سلطه گری خویش داشته باشند با لگدمال نمودن ارزشها و عقاید صحنه را برای ادامه حیات خویش هموار نموده و ماشین امیال و شهوات و خواسته‌های نفسانی خود را در پناه آن ارزشها می‌چرخانند چه بسا که چرخش محاسبات ایده آل بر آنها تباهی و عدم را برای جوامعی به ارمغان داشته باشد از این رو توجهات خاص ملل بویژه نقش دادن ادیان در ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به معنای نفی و عدم تلقی خواهد شد اگر چه بحث ما وابستگی خاصی در ارتباط با مردم و حکومت خواهد داشت و تأثیر مستقیم و بالعکس که در بعضی موارد از چگونه بودن و یا قرار گرفته در موضع گیری‌ها بوجود خواهد آمد اما لازمه حرکتها در جنبش‌های درونی و جوامع و آگاهی اجتماعی طبقات مختلف در اینکه نوع دوستی و انسان دوستی به معنای برابری و همزیستی مسالمت آمیز است انگیزه گرایشها خصوصاً در زیستن مختلف متفاوت خواهد بود اما اگر گرایش به آزادیخواهی و انسان دوستی را در اولویت قرار داده و در صدر برنامه‌های اجتماعی بهره گیری می‌نماییم نتیجتاً به مسائلی خواهیم رسید که سرآغاز این حرکت مثبت گرایشهای مشابهی خواهد داشت که عموم و توده‌های مختلف با گرویدن در این حرکت نماد اقتصاد را جلوه‌ای کمتر خواهند داد در توضیحات مراحل سنی از کودکی تا کهنولت تنها منظره‌ای که تابندگی آن چهره خاص خود را محفوظ نگه می‌دارد همانا رسیدن به زندگی مسالمت آمیز و دست یابی به آزادی مطلوب بر پایه نعدوستی می‌باشد اما هیچگونه نفی طبقات اجتماعی سر لوحه رسیدن به کمالات انسانی نخواهند بود نوابغ مشاهیر سیاسی و مذهبی رهبری گر چه برگزیدگان مردمی می‌باشند اما خود نمونه‌ای از ایجاد طبقات در بین توده‌ها خواهند بود و شکاف در جوامع به مانند گسل که حاصل وقوع حوادث طبیعی و عدم امکان ترمیم که تشابه بالقوه‌ای در مناسبات اجتماعی دارد همچنان ادامه داشته و اکولوژی در بعد انسان و زندگی و جامعه و نقش نوین

جویای روابطی عواطف غریزی در شکلات سوق به انحراف رونق خاصی به این روند داده که متعاقباً فراسوی قضایا به صرف موجودیت و بقا در نظر قرار گرفته خواهد شد.

خاطره ۱۹

من همیشه فکر می‌کردم که خاموشی بهترین چیزهاست فکر می‌کردم بهتر است که انسان مثل بوتیمار کنار دریا بال و پر خود را بگستراند و تنها بنشیند ولی حالا دیگر دست خودم نیست چون آنچه باید بشود شد چه کسی می‌داند شاید تا یک ساعت دیگر یک دسته گز مه مست برای دستگیر کردنم بیایند من هیچ مایل نیستم که لاشه خودم را نجات دهم بعلاوه جای افکار هم باقی نمانده است.

حالا می‌خواهم سرتاسر زندگی خود را مانند خوشه انگور در دست خودم بفشارم، فقط می‌خواهم پیش از آنکه بروم دردهایی که مرا خورده یا شعله در گوشه این سلول خورده است روی کاغذ بیاورم چون این طور بهتر می‌توانم افکار خودم را بهتر و منظم کنم آیا مقصودم نداشتن وصیت نامه است؟ هرگز زیرا به گفته صادق هدایت چون نه مال دارم که ایران بخورد و نه دین دارم که شیطان ببرد منظورم از اینکه آزار و اذیتم کردند و آنکه چه چیزی روی زمین می‌تواند برایم کوچکترین ارزشی را داشته باشد آنچه که زندگی بوده است از دست داده‌ام گر چه ارزشهای دیگری را بدست آورده‌ام گذاشتم و خودم خواستم از دست بروم زندگی بعد از آنکه من بادردهایی که برایم ساختند مردم می‌خواهد کسی کاغذ پاره‌های مرا بخواند من فقط برای این احتیاج به نوشتن که عجلتاً برایم ضروری شده است می‌نویسم من محتاجم که افکار خودم را چه خوب و چه بد برای نسل بعد بنویسم آن نسل حتماً بهتر از من می‌فهمد که استعمار عقیدتی یعنی چه؟ یعنی چه که مرتضی را چون استعمار عقیدتی نگردیده از جامعه منزوی کنند به امید آن‌هاست که مرا وادار بحرف زدن می‌کند فقط آن‌ها هستند که می‌توانند مرتضی را بشناسند من می‌خواهم به آن‌ها نگویم که استعمار عقیدتی قماش مردمان حکومتی

حقیقت تلخ زندگی من است هر کس دیروز مرا دیده جوان سرخوش دیده اما امروز جوان شکسته دل و ناخوش هستم که این متن‌ها را می‌نویسم اما برای اینکه نسل آن‌ها را بر ایشان شرح دهم نمی‌توانم زیرا من در این زندان حرفهای جورواجور و حرفهای متناقض شنیده‌ام.

نامه‌ای به پدر

پدر عزیز و گرامیم:

امیدوارم سلام گرم مرا که از اعماق ناامیدیها و دلتنگیها نسبت به مواردی که انتظار نقش استادانه شما را در نظر داشتم پذیرا باشید، از اینکه مدتی است روابط خانوادگی نامنظمی را داشته‌ایم البته حرمت پدرانه همچنان بر قوت خویش باقی بوده نمی‌دانم از کدام بعد قضایا برایتان سخن گویم که البته حرمت پدرانه هیچ ارتباطی با موضوعاتی نخواهد داشت وجود مسائل غریزی هرگز بنده را از شما دور نخواهد کرد گرچه از نظر تفکر و اندیشه در تناقض می‌باشیم این حقی است که خداوند در آزادی تفکر و اندیشه تاکید و فرموده‌هایی دارد و این چگونگی انزوای بنده برایم سؤالی شده است که چرا پدر و خانواده‌ام چون استعمار عقیدتی نگردیده‌ام مرا در جامعه منزوی نمایند و از جدا شدن همسرم و در بدری فرزندم که قربانی ضدیتها شده خواستم چیزی برایتان بنویسم زیرا شما خود ناظری نزدیکتر بوده که این کار هیچ نتیجه‌ای را در بر نخواهد داشت و تمامی حوادث و اتفاقات را از نزدیک مشاهده می‌کردید و اکنون این احساس را دارم که چرا پدر و خانواده‌ام با احساسات برانگیخته شده و تعصبات ناشایست که در قرن فعلی مردود به شما خواهد آمد فرزند خویش را طرد نمایند؟! آیا استعمار فکری بودن و یا استثمار اندیشه‌ها از پدر و استادی چون شما بعید نخواهد بود به چه لحاظ با تحمیل خواسته‌ها گام برداشته و وضعیت فعلی را برایم ناممکن ساخته‌اید با وجودی که همانطوری که گفته شد و جود مسائل غریزی هیچ ربطی با موضوعاتی نخواهد داشت و وجود مسائل

غریزی هرگز شما را از من جدا نخواهد کرد باز مجدداً حضورتان عرض حرمت پدرانہ
کہ بدور از مسائل فکری و اندیشه‌ای است دارم و در پایان توفیق عزت و سربلندی را
برایتان از درگاه ایزد منان خواستارم.

فرزند مطرودت سینا- مرتضی